

کسی نداشته باشم نمی خواهم از آب و خاکت بهره ببرم. عشق همیشه جواب می دهد. اگر کاری موفق باشد به طور قطع عشق در آن وجود داشته است. رفتن به آنجا و حل مشکلاتشان را معجزه می دانم.»

مهاجرت به مشهد

محمود مدرس تربتی سال ۱۳۴۱ در روستای رود معجن در شمال غرب تربت حیدریه به دنیا آمده است؛ او زندگی اش را این گونه مرور می کند: «دوران راهنمایی برای ادامه تحصیل مدتی در تربت حیدریه درس خواندم و پس از آن ۱۵ یا ۱۶ ساله بودم که به مشهد آمدم. دبیرم را که گرفتم انقلاب فرهنگی شده و دانشگاه ها نیز تعطیل شد. بنابراین باید به سر بازی می رفتم. بخشی از دوران خدمتم در مرزهای شرقی و بخشی هم در مرزهای غربی کشور گذشت.»

آقای مدرس پس از گذراندن سر بازی در رشته ریاضی دانشگاه بیرجند مشغول به تحصیل می شود اما آن را رها کرده و در صداوسیما مشغول به کار می شود. هم زمان در رشته فیزیک به ادامه تحصیل می پردازد و در همین دوره لیسانس در دانشگاه آزاد نیز استخدام می شود. او بعدها در آغاز دهه ۷۰ در مدارس غیرانتفاعی مشغول به کار می شود.

تجربه حاشیه شهر

آقای مدرس سال های ۷۶ تا ۸۶ مدیریت پیش دانشگاهی را به عهده داشته است و سال ۸۶ با یک پیشنهاده کاری مسیر دیگری را برمی گزیند. او توضیح می دهد: «سال ۸۶ به عنوان دبیر شورای منطقه ۹ سما مدیریت سما استان را عهده دار شدم. سال ۸۹ متوجه شدم مسیر جمعیتی برای ورود به مدارس ابتدایی بسیار است. به همین دلیل تمرکز خود را به این سمت بردم. نتیجه آن اجرای چند طرح شد که از آن می توان به طرح توسعه خلاقیت در مدارس سما استان، کلاس فلسفه کودکان، راه اندازی جشنواره تجربه پژوهی نوین با هدف مستندسازی تجارب معلمان، برگزاری جشنواره فیزیک پژوهان جوان و جشنواره زمین پژوهان اشاره کرد. سال ۹۲ معاون دانشگاه آزاد مشهد و رئیس مرکز آموزش فرهنگی سما مشهد شدم و دو سال این مسئولیت را به عهده داشتم. در این مدت مدرک فوق لیسانس در رشته فیزیک اتمی و مولکولی را گرفتم. پس از آن در مقطع دکترا در رشته فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران قبول شدم و تا مرحله امتحان جامع هم پیش رفتم. سال ۹۵ مدیریت دفتر مطالعات و پژوهش های حاشیه نشینی به من سپرده شد. در این راستا تشکیلاتی برای دفتر طراحی و تصویب کرده و گروه هایی نیز برای تشکیلات پژوهشی دانشگاه آزاد سامان دهی کردیم. در این مدت بازدیدهای متفاوتی از حاشیه شهر داشتم. با تغییراتی که سال ۹۶ در ساختار دانشگاه ایجاد شد این فعالیت از ادامه بازماند و من هم سال ۹۶ بازنشسته شدم.»

زندگی مشترک

منیره سلیم آرونی سال ۱۳۴۷ در محله سعدآباد مشهد به دنیا آمده است. خود را این طور معرفی می کند: از کلاس دوم در محله کوی دکترا سکونت داریم. اصالت ما کاشانی است و در باغ فین کاشان نیز شجره نامه داریم. پدر بزرگ و مادر بزرگ من هر یک در سنین نوجوانی از کاشان به مشهد مهاجرت کردند و پدرم و خواهر و برادرانش در همین شهر به دنیا آمدند. در دانشگاه رشته شیمی قبول شدم اما در سال ۶۹ ازدواج کردم و پس از آن بچه دار شدم و تحصیل را رها کردم. سال ۷۵ دوباره وارد دانشگاه شدم و مدرک فوق دبیرم در رشته کامپیوتر را دریافت کردم.

پزشکان بیمارستان و داروخانه ارتباط گرفته ایم. ۴۰ شیرخوار در حوزه تهیه شیرخشک زیر پوشش قرار داده ایم برای بانوان و کودکان مکمل های دارویی و غذایی توزیع می شود. به آن ها آموختیم تا در مواقع اضطراری با اورژانس، آتش نشانی و نیروی انتظامی تماس بگیرند. در کنار ساخت خانه، ایزوگام، سیم کشی برق و لوله کشی همواره سعی کرده ایم آنچه را که نیازشان است انجام می دهیم آموزش هم دهیم تا ما هیچ گیری را به آن ها موخته باشیم. در حال حاضر یک روز در میان به آن ها سر می زنیم و ارتباط خوبی با آن ها برقرار کرده ایم. کودکان راهم تفریح می بریم و حس خوبی بین ما ایجاد شده است طوری که دلمان برایشان تنگ می شود.»

اشتغال زایی

فعالیت این خانواده منتهی به معیشت، بهداشت و تحصیل و مشاوره بسند نشده بلکه آن ها کاری از زمینند تر هم انجام داده اند و اشتغال و کارایی است. آقای مدرس بیان می کند: «این روستا حاشیه ای است و زمین کشاورزی ندارد. تنها سرمایه شان نیروی کار است و هر چه ای را یک نیروی کار می بیند. صبح به صبح بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ بچه و بزرگسال برای کار سوار ماشین می شوند. کار با کاشت شروع می شود و با جین و میوه چینی ادامه می یابد. اوایل فروردین کارشان شروع می شود و در آذرماه فصل کاری شان به پایان می رسد. بانوان کاشت و برداشت را انجام می دهند و ساختمان سازی، بنایی و آماده سازی زمین با آقایان است. همه نیروی کار هستند و کار آن ها فرسودگی می آورد. جمعیت آنجا ۱۱۰ تا ۱۵۰ نفر است و در فصل کار از جاهای دیگر هم می آیند. در کنار این مسائل بانوان در رشته سوزن دوزی هنرمند هستند و این ویژگی بارز آن هاست. بنابراین کارگاهی را در روستا اجاره کردیم. پارچه و نخ برای ایشان تهیه می کنیم. کار را پس از دوخت از آن ها می خریم. آن ها رنگ و طرح راه خوبی می شناسند. برندی هم برای این کار درست کرده ایم به نام پیرادوچ که از نام های خودشان است. پیرا به معنای زیبا و دوچ یعنی دوخت. لوگویی هم برایشان درست کردیم با عنوان سوزن دوزی بلوچ خراسان زبرداری اینجاست می کنند. ما مجوز سوزن دوزی و فرت بافی را گرفتیم که هر دو سه ای سخت و طولانی بود اما زمانی که خواستیم عرضه کنیم کرونا فاکتور مان کرد. تصمیممان بر این بود که این روستا را به عنوان مرکز سوزن دوزی ثبت کنیم و حتی آنجا را به قطب گردشگری تبدیل کنیم. با این حال کرونا کار ما را دچار مشکل کرد و اکنون آثار بدون فروش مانده است.»

او ادامه می دهد: «کار دیگری که آقایان در آنجا انجام می دادند جمع آوری ضایعات پلاستیک مزراع و تحویل آن به کارگاه های بازیافت بود. بر این اساس کارگاه بازیافت ضایعات پلاستیک در نزدیکی روستا برایشان اجاره کردیم و حال خودشان تمام کار بازیافت را انجام می دهند.»

معجزه حل مشکلات

این زوج عامل موفقیتشان را با هم بودن می دانند و از نظرشان کار بدون دیگری ممکن نبوده است. هر دو اکنون با تمام سختی های کار حس و حال خوبی دارند و به قول محمود آقا کار اگر سخت نباشد از زمینند نیست. منیره خانم می گوید: «سال ها قبل به خدا گفته بودم اگر قرار است خاصیتی برای

بتوانند بنورآید نشان شیرید دهند. کم خونی و بیماری های شایع غوغامی کند. بیشتر ساکنان شناسنامه ندارند. بچه های نیز با انحراف چشم روبه روهستند و از تحصیل دور مانده اند. تنها آن هایی که شناسنامه دارند و والدینشان راضی هستند در مقطع چهارم و پنجم دبستان برای درس به روستای دیگری می روند که نزدیک به یک کیلومتر با محل زندگی شان فاصله دارد. ازدواج در سن کم و تعدد زوج های چشم می خورد. در این روستا فصل گرما آب ندارند و بهداشت به خوبی رعایت نمی شود. در بین جمعیت فقط ۵۰ خانواد ه هستند که سینک ظرف شویی دارند. باقی در حیاطشان منبع آب دارند که مملو از آلودگی است. زباله ها جمع آوری و تفکیک نمی شود. کودکان سوء تغذیه دارند و بیدار بچه های کوچک تر هم مراقبت کنند. ضمن اینکه وسیله بازی و تفریح هم ندارند. این روستا بدون درخت است. خانه هایشان پنجره ندارند و در یک اتاق بدون پنجره با کمبود اکسیژن روبه روهستند.»

ارتباطی همیشگی

۳ سال می شود که از آشنایی این خانواده با آن ها می گذرد. اکنون محمود آقا عموی بچه هاست و منیره خانم، خاله آن ها. آقا محمود می گوید: «طبق گفته اهالی، سیل دهه های گذشته سیستان و بلوچستان منجر به مهاجرت عشایر و دامداران آنجا شده است. آن ها می گویند آن لحظه به این فکر نبودند که باید شناسنامه ایشان را هم با خود به همراه بیاورند. حالا آن خانواده ها تبدیل به چند خانواده شده اند که هیچ یک شناسنامه ندارند. این موضوع بر تحصیل آن ها هم بی اثر نبوده است. من و همسر من با برخی معلم ها صحبت کرده و در فصل غیر کاری (دی تا اسفند ماه) کلاس های سوادآموزی در مسجد برگزار کردیم. بنا بر این معلم ها را به روستا می بردیم و آن ها ۲ تا ۳ ساعت در مقطع تدریس می کردند. گروه اول کودکان ۷ تا ۱۲ سال (دختر هادریک کلاس و پسر هادریک کلاس)، گروه دوم آن هایی که شناسنامه نداشتند و گروه سوم افراد ۱۲ تا ۲۰ سال بودند. معلم ها وسایل لازم مانند تخته و نوشت افزار با خود می آوردند و برای تهیه کتاب نیز مجبور بودیم از دوستان و آشنایان کتاب بگیریم. زیر آموزش و پرورش روال خاص خودش را داشت و هزینه ها هم زیاد بود و برای دریافت کتاب از نهضت سوادآموزی نیز کد ملی نیاز بود. برای دانش آموزانی که برای تحصیل به روستای دیگر می رفتند با اداره آموزش و پرورش هماهنگ شد و یک مینی بوس تهیه کردیم. همچنین برای بانوان جلسات مشاوره برگزار شد. برای کمک رسانی آشنایان این خانواده هم پای کار آمده اند. منیره خانم در ادامه می گوید: «به لطف دوستان هر بار که به روستا می رویم وسایل ضروری را برایشان تهیه می کنیم. تاکنون لوازم خانگی بسیاری به آن ها اهدا شده است. در واقع هر آنچه باید انجام شود انجام می دهیم از تهیه مواد غذایی، هزینه تحصیل و سرویس مدرسه و تهیه جهیزیه گرفته تا هزینه ترک اعتبار و تعمیرات خانه و وسایل آن. تاکنون ۷۲ عمل جراحی شامل زایمان، سنگ کلیه، کیسه صفرا، آب مروارید... انجام شده است. انحراف چشم ۶ کودک نیز برطرف شده و برای برخی بانوان دندان مصنوعی گذاشته شده است. با



آرزوهای کوچک و بزرگ

سیر آرزوهای کودکان این روستا از یک توپ و خمیر بازی گرفته تا ساخت خانه و تهیه ماشین در جریان است. حتی چیزهای ساده ای که راحت از کنار آن می گذریم. مانند پیتزایی که آرزوی کودک بلوچی بود و بهانه ای شد تا او و دیگر کودکان روستا در جشن تولد پزشکی مهربان با گردش در کوهسنگی و خوردن پیتزا سهیم شوند و خاطره ای زیبا در یادشان ثبت شود. آقای مدرس می گوید: «همیشه به اهالی روستا می گویم هر آنچه می خواهید درخواست کنید آنکه باید گشایش کند خودش حل می کند. روزی کودکی به من گفت اسکوتر می خواهد. فردای آن روز یکی از دوستان چند وسیله برای کمک آورد با آنکه به او چیزی نگفته بودم اما در میان وسایل اسکوتر قرار داشت.»



ساخت بنای فرهنگی

این زوج با پیگیری بسیار از ورثه یکی از مالکان قدیمی روستای مجاور قطعه زمینی را به عنوان وقف گرفته اند تا بتوانند فضایی فرهنگی برای ساکنان آن روستا ایجاد کنند و اکنون به دلیل نداشتن پول کافی هنوز نتوانسته اند تصمیمشان را اجرا کنند. از طرف دیگر آن زمین خارج از بافت است و برای دریافت مجوزهای لازم برای ساختمان سازی با مشکلاتی رو به روهستند. با این حال این خانواده در حال پیگیری برای به وقوع پیوستن این اتفاق هستند و از هیچ تلاشی دریغ نخواهند کرد تا این گونه بتوانند لبخند مردم و کودکان آنجا را بر لبانشان بنشانند.